

بلاغت نهج البلاغه در شرح علامه جعفری

دکتر فتحیه فتاحی زاده^۱

لعیامرادی^۲

چکیده

یکی از موضوعاتی که در ترجمه و تفسیر نهج البلاغه علامه جعفری می‌توان مورد بررسی قرار داد، توجه به نکات بلاغی کلام علی علیه السلام است. وی کلام امیر مؤمنان علیه السلام را منبع فصاحت و بلاغت دانسته و در تفسیر خویش نیز به جنبه‌های گوناگون بلاغت کلام ایشان توجه داشته است. از این رو، در این نوشتار، به بررسی نمونه‌هایی از مسائل گوناگون علم معانی و بیان که در تفسیر علامه جعفری، مورد توجه بوده، پرداخته شده است. ایشان در مواردی، مفهوم کلام را با توجه به مقتضای حال و شرایط و زمان و مکان، تفسیر نموده و به جنبه‌های گوناگون اغراض متکلم توجه داشته و بیان کرده که این سخن، با بهترین اسلوب بیان، ایراد شده است. همچنین با در نظر گرفتن چگونگی ساختار عبارات و نوع ترکیب آنها به بیان مفهوم واقعی کلام امام علیه السلام پرداخته است و ضمن اشاره به بلاغت کلام امیر مؤمنان علیه السلام در بیان عبارات موجز و رسا به انواع گوناگون جلوه‌های بیانی کلام ایشان، اعم از تشبیه و کنایه توجه نموده است.

کلید واژه‌ها: فنون بلاغت، امام علی علیه السلام، علامه جعفری، نهج البلاغه.

الف. طرح مسئله

یکی از موضوعات مهم مورد بررسی در تفسیر کلام معصوم، بررسی «فنون بلاغت» است و چون به اعتقاد ما، ائمه معصومین علیهم السلام قرآن ناطق‌اند، در کلام خود، از قرآن الگو گرفته و همانند شعاعی، از جلوه

۱. استادیار دانشکده الهیات دانشگاه الزهرا

۲. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث

آن گشته و کلامشان همانند آن کتاب آسمانی، در اوج قلّه‌های بلاغت قرار گرفته است و از آن جا که در علم بلاغت، موضوعاتی مانند: توجّه به مقتضای حال و مخاطب، ویژگی‌های متکلم، ویژگی‌های کلام بلیغ و رسا و ... مورد بحث قرار می‌گیرد و این ویژگی‌ها از خصوصیات بارز کلام ائمه علیهم‌السلام مخصوصاً امیر مؤمنان علیه‌السلام - به عنوان اسوه بلاغت و سخنوری - است، لذا یکی از مهم‌ترین مسائلی که در تفسیر کلام ایشان باید به آن توجّه داشت، فنون بلاغت است تا بدین وسیله، مقصود واقعی گفتار آن بزرگواران با در نظر گرفتن جنبه‌های گوناگون بلاغی، آشکار شود. *نهج البلاغه* - که مجموعه مدون و مستندی از کلام امیر بیان علی بن ابی طالب علیه‌السلام است -، بهترین نمونه برای بررسی این مسائل است و بر هر مفسّری که گام در راه تفسیر آن می‌گذارد، لازم است که این فنون را مورد توجّه قرار دهد. از این رو، به بررسی میزان توجّه علامه جعفری به فنون بلاغت در تفسیر *نهج البلاغه* می‌پردازیم.

ب. بلاغت در لغت و اصطلاح

بلاغت در لغت، به معنای رسیدن و منتهی شدن است (جواهرالبلاغه: ص ۳۴).^۱ بسیاری از علمای متقدم، فصاحت و بلاغت و حتی براءت را الفاظی مترادف دانسته‌اند؛ اما بلاغت در اصطلاح معانی و بیان، دارای دو قسم است: بلاغت در کلام و بلاغت در متکلم. به تعبیر دیگر، کلام بلیغ و متکلم بلیغ (علوم بلاغت و اعجاز قرآن: ص ۳۷)، بنا بر این، بلاغت در کلام عبارت است از: مطابقت کلام با مقتضای حال مخاطب، همراه با فصاحت الفاظ آن (همان: ص ۳۵). و بلاغت متکلم عبارت است از: ملکه‌ای در وجود متکلم که با آن، قادر به ایراد کلام بلیغ، مطابق با مقتضای حال است (همان: ص ۳۷). و مجموع فنون بلاغت، حاوی اصول و قواعدی است که به سخنور و گوینده یا نویسنده می‌آموزد که از کدام واژه استفاده کند و از انتخاب چه کلماتی بپرهیزد تا گفتارش فصیح و قابل درک بوده، مخاطب خویش را دچار حیرت و سرگردانی نسازد (علوم بلاغت و اعجاز قرآن: ص ۷).

ج. رأی علامه در مورد بلاغت نهج البلاغه

با توجّه به تعریف بلاغت می‌توان گفت بلاغت *نهج البلاغه*، در حد اعلای ممکن است؛ چرا که از شروط بلاغت (چنان که گفته شد) موافقت کلام، با مقتضای حال است و به قول جورج جورداق، این شروط برای هیچ ادیب عربی جمع نشده است آنچنان که برای علی بن ابی طالب علیه‌السلام است. پس سخنان او نمونه‌ والایی از این نوع بلاغت بعد از قرآن کریم است که در عین ایجاز، دارای وضوح بوده و انسجام کامل بین الفاظ و معانی و اغراض آن وجود دارد (روائع *نهج البلاغه*: ص ۲۸).
ابن ابی الحدید می‌گوید:

۱. برای توضیح بیشتر، ر. ک: الصحاح، جوهری؛ لسان العرب، ابن منظور.

اگر در نهج البلاغه، نیک غور کنی، انسجام و همسازی و یکسانی را در اسلوب بیان آن درخواهی یافت. عبارات آن، مانند پیکری است که همه اجزای آن با یکدیگر متناسب و متقارن اند، درست همانند قرآن که آغاز و میان و انجام آن، یکسانی و وحدت دارد (شرح نهج البلاغه: ج ۱۰ ص ۵۲۶).

علامه جعفری در مورد مفهوم واقعی بلاغت معتقد است:

هشیاران تاریخ، دردهای زیادی را در روان بشری تشخیص داده، درصدد درمان آنها برمی آیند؛ ولی به این درد مهلک - که بشر، با پرداختن به هنر نویسندگی و سخنوری، ارزش معانی و واقعیات را پایین آورده و وسیله را به جای هدف گرفته است -، توجهی نکرده اند. این مسئله که انتخاب کلمات و تنظیم جملات، بایستی رسا و بیان کننده معنا و مقصود باشد، اصل بسیار با اهمیتی است که زیبایی و هنر سخن گفتن را به عنوان وسیله اساسی وصول به معنا معرفی می کند، نه آرایشی برای شخصیت گوینده (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۳ ص ۳۱۱).

وی در بحث از بلاغت نهج البلاغه، در مقابل این همه زیبایی، به حیرت افتاده و مطالب نهج البلاغه را همانند گوینده اش در عالی ترین حد، توصیف می نماید:

آنچه در نهج البلاغه موجب حیرت می گردد، این است که معانی مختلفه ای را با اسلوب جذابی بیان فرموده است که گویی یک معنا بیشتر نیست. آن جا که مطالب ماورای طبیعی را توضیح می دهد، عقل و قلب، در ادراک آن مطالب، با هم مزاحمت نمی کنند، در صورتی که در کتاب های فلسفه، موقعی که فیلسوف، معنایی را مورد تحلیل قرار می دهد، نمی تواند با هر دو روش (عقل و قلب) انجام دهد. و به طور خلاصه، چنان که در تشریح شخصیت علی علیه السلام با عالی ترین صفات انسانی - که در عین حال در یک فرد قابل اجتماع نیست - روبه رو می شویم، همچنین کتاب علی علیه السلام، نیز مانند خود گوینده اش دارای بیان کامل ترین شئون فردی و اجتماعی است. (نگاهی به علی: ص ۶۷ - ۶۹).

علامه، ضمن این که بلاغت نهج البلاغه را مربوط به بیان حقایق عالییه در زیباترین اسلوب معرفی می کند، آن را یکی از اساسی ترین ارکان این کتاب بزرگ می داند:

اگر ما بلاغت را چنین تفسیر کنیم که بلاغت، عبارت است از بیان رسا و زیبایی واقعیات و حقایقی که وضع و حال و موقعیت اقتضا می کند، باید بگوییم بلاغت نهج البلاغه اگر اساسی ترین رکن نهج البلاغه نباشد، قطعاً یکی از اساسی ترین ارکان عظمت این کتاب بزرگ است؛ زیرا واقعیات و حقایقی را که امیر مؤمنان علیه السلام بیان فرموده است، مربوط به همه جوامع بشری در همه دوران هاست و هیچ وضع و حال و موقعیت مخصوصی، سخنان آن حضرت را محدود نمی سازد. (فصل نامه پژوهشی - اطلاع رسانی نهج البلاغه: ص ۶۰).

بنا بر این، از دیدگاه علامه، بلاغت نهج البلاغه، چیزی فراتر از توجه به ترکیبات ادبی و بلاغی است:

وقتی می‌گوییم بلاغت نهج البلاغه باید مورد توجه و اهمیت قرار بگیرد، منظور آن نیست که همه توجهات، مبذول به تحلیل و ترکیب ادبی و بلاغی معمولی درباره سخنان امیر مؤمنان علیه السلام باشد؛ زیرا خود این گونه توجهات، ما را از درک و فهم سخنان امیر مؤمنان علیه السلام و توفیق یافتن به انقلاب تکاملی مغزی و روانی باز می‌دارد. بنا بر این، مقصود از اهمیت دادن به بلاغت نهج البلاغه، عبارت است از تمرکز دادن همه قوای مغزی و روانی، به واقعیت و حقایق که در نهج البلاغه آمده است، با در نظر گرفتن عظمت و زیبایی و شکوه عبارات و کلمات این کتاب که برای بیان آن واقعیات و حقایق، از درون مبارک امیر مؤمنان علیه السلام ظهور کرده است و الفاظ و ترکیبات دیگر، از ارائه آنها ناتوان است. (همان جا)

د. علوم بلاغت در تفسیر

علوم بلاغی، یکی از علوم پیش‌نیاز در تفسیر و تبیین مفاهیم قرآن و کلام معصومان علیهم السلام است و مقصود از آن در تفسیر، دو علم معانی و بیان است (روش‌شناسی تفسیر قرآن: ص ۳۴۷). زمخشری در این باره می‌گوید:

فقیه، هر چند بر همتایان خود در دانش فتوا دادن و بیان احکام، برتری داشته باشد، متکلم، هر چند در فن کلام، بر همه چیره شود و... نحوی و لغوی... هر چند در این رشته‌ها به حد کمال رسیده باشند، لکن هیچ یک نباید در صدد پیمودن این راه و روش‌ها [ی تفسیر] برآیند و در دریای حقایق قرآنی، به غواصی بپردازند مگر این که در دو علم معانی و بیان - که مختص به قرآن است -، به حد کمال برسند. (الکشاف: ص ۱)

در ادامه، جنبه‌های گوناگون علم معانی و بیان در تفسیر علامه بیان می‌شود.

۱. علم معانی

علم معانی، عبارت است از: اصول و قواعدی که به واسطه آن، آن قسم از حالات کلام عرب که با رعایت آن، کلام، مطابق با مقتضای حال و موافق با انگیزه گوینده از بیان مطلب خود می‌گردد (جوهر البلاغه: ص ۴۸).

یک: مطابقت با مقتضای حال مخاطب

چنان که در ابتدای بحث گفته شد، کلام بلیغ، کلامی است که پس از مسلم بودن فصاحت آن، با حال و مقام مخاطب یا مخاطبان هماهنگی داشته باشد (علوم بلاغت و اعجاز قرآن: ص ۳۸). از این رو، یکی از مهم‌ترین مباحث در علم بلاغت، توجه به مقتضای حال است. در خطبه نوزدهم نهج

البلاغه می‌خوانیم که امیر مؤمنان علیه السلام خطاب به اشعث می‌فرماید:

حائک بن حائک منافق بن کافر.

با فنده، پسر با فنده؛ منافق، فرزند کافر!

علامه، دو معنا برای «بافنده» مطرح می‌کند و علت این که علی علیه السلام اشعث را بدان لقب خطاب می‌کند، وجود یک سری ویژگی در شخصیت اشعث می‌داند:

بافندگی به مفهوم لغوی آن، مانند قماش و مدقال و غیر ذلک این شغل در زمان جاهلیت در یمن، مخصوص پست‌ترین افراد بوده است. وقتی که یک شغل در جامعه‌ای محقر شمرده می‌شود، بدون تردید، افرادی که آن شغل را به عهده می‌گرفتند، به طور طبیعی در جامعه، احساس حقارت می‌نمودند. این جریانی است که در جامعه باستانی یمن وجود داشته است و لازمه‌اش این نیست که این شغل بافندگی، ذاتاً پست بوده است؛ بلکه در آن دوران که دستگاه‌های ماشینی بافندگی وجود نداشته و کار بافتن، با دست انجام می‌گرفته است، کار یک نواخت و تمرکز همه قوای دماغی و عضلانی، در کاری که از نظر اندیشه و تنوع موضوع تا حد صفر تنزل دارد، بدون تردید، موجب رکود اندیشه و خمود روانی می‌گردد و این رکود و خمود، با نظر به انحصار کار در بافندگی و نبودن وسیله، ذاتاً زشت و پلید نیست؛ بلکه یک حالت مغزی و روانی است که خارج از دو منطقه ارزش و ضد ارزش است ...

امیر مؤمنان علیه السلام با به کار بردن «بافنده پسر بافنده» در باره اشعث، بیان واقعیتی را فرموده و اشاره به رکود و خمود ذهنی او نموده است که تو با این وضعی که داری، چه می‌فهمی که ضرر من در چیست و نفع من کدام است؟! (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۴ ص ۲۸۶ - ۲۸۵)

دو: رعایت شرایط عصری

در تفسیر کلام معصوم علیه السلام توجه به زمان و مکانی که کلام در آن جا ایراد شده است، می‌تواند کمک قابل توجهی برای روشن شدن مفهوم آن بکند.

به عنوان نمونه، وقتی این عبارت نهج البلاغه را می‌خوانیم که: «أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَأَرَّاحَ؛ آن کس به مقصود خویش نایل گشت که پر و بالی داشت و به پرواز درآمد یا فاقد قدرت بود و از هجوم به مخاطرات خودداری کرد و آسوده گشت (نهج البلاغه: خطبه ۵)، تنها زمانی می‌توانیم منظور علی علیه السلام از این عبارت را متوجه شویم که بدانیم ایشان این سخن را به چه مناسبت ایراد کرده است. علامه در این باره می‌گوید:

این خطبه را بنا به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه، پس از خلافت ابو بکر ایراد فرموده است. داستان این خطبه چنین بوده است که هنگامی که در سقیفه بنی ساعده برای ابو بکر بیعت گرفته شد، ابو سفیان بن حرب، فرصتی پیدا کرد که برای بر پا کردن جنگ و پیکار، در میان مسلمانان اقدام کند تا آنان به کشتار یکدیگر برخیزند و با این غائله و پیکار دین اسلام از بین برود... (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۳ ص ۱۰۵)

عَلَّامَه به این صورت ماجرا را تعریف می‌کند^۱ و سپس با توجّه به آن، به تحلیل پرداخته و نظر خویش را بیان می‌کند:

... بنا بر این، جمله مورد تفسیر را می‌توانیم از دو جهت تحلیل کنیم: یکم، با نظر به داستان مزبور؛ دوم، با نظر به آن قانون کلی‌ای که جمله مورد تفسیر در بردارد.

یکم: با نظر به داستان مزبور و جریان شگفت‌انگیز سقیفه بنی ساعده، نتیجه‌ای که به دست می‌آید، این است که اصحاب سقیفه، با کوشش فراوانی توانسته بودند در کمترین مدّتی، مسئله زمامداری ابو بکر را بر عده‌ای بقبولانند و سپس برای تثبیت این امر، بنا به نقل ابن ابی الحدید از براء بن عازب، «ابو بکر و عمر و ابو عبیده، از سقیفه به راه افتادند و به هر کس که می‌رسیدند، دست او را گرفته برای بیعت به دست ابو بکر می‌کشیدند، بخواهد یا نخواهد!...». مردم بدین ترتیب احساس کردند که خلیفه و زمامدار برای عموم معین شده است. امیر المومنین علیه السلام را - چنان که در خطبه‌های آینده خواهیم دید - در اقلیت ظاهری قرار دادند. به طوری که اگر آن حضرت، با این اقلیت دست به پیکار می‌زد، به اضافه این که کشتار زیادی در حساس‌ترین موقعیت اسلام به راه می‌افتاد... لذا چنان که در موارد متعدّد از نهج البلاغه می‌بینیم، آن حضرت دست از پیکار می‌کشد و در مقام رهبر گروه محافظ اسلام، انجام وظیفه می‌کند. بنا بر این، سکوت امیر مؤمنان علیه السلام در چنان موقعیتی، روی همان اصل بوده که در جمله «حرکت برای پرواز به سوی مقصد، نیاز به بال و پر دارد»، ابراز فرموده است ... (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۳ ص ۱۰۵ - ۱۰۷)

امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه سیزدهم نهج البلاغه، خطاب به مردم زمان خویش می‌فرماید:

بَلَادُكُمْ أَنْتَنَ بِلَادِ اللَّهِ تَرْبَةٌ، أَقْرَبُهَا مِنَ الْمَاءِ وَأَبْعَدُهَا مِنَ السَّمَاءِ...

شهرهای شما دارای کثیف‌ترین زمین در شهرهای خداوندی است؛ نزدیک‌ترین شهر به آب و دورترین آنها از آسمان.

اگر بدانیم که علی علیه السلام این سخنان را در مورد بصره و مردم آن گفته است، با در نظر گرفتن محیط طبیعی شهر بصره و مردمی که در چنان مکانی زندگی می‌کنند، منظور امیر مؤمنان علیه السلام را بهتر می‌توانیم درک کنیم. عَلَّامَه در مورد تأثیر محیط طبیعی در وضع روانی مردم در تفسیر عبارات یاد شده، می‌گوید:

این مسئله، یکی از جالب‌ترین مسائل علمی در جامعه‌شناسی است که تأثیر محیط طبیعی را در وضع روانی مردم، با وضوح کامل مطرح کرده است... . مطلبی که باید در این مبحث مورد دقت قرار بگیرد، این است که تأثیرات محیط طبیعی اگر چه اصول بنیادین طبیعت انسان را مانند اندیشه

۱. ادامه داستان چنین است که ابو سفیان نزد ابن عباس رفته و او را قانع می‌کند که با هم نزد امیرمؤمنان علیه السلام بروند و پیشنهاد خلافت را به او بدهند و برای تحقّق این امر، به او کمک کنند؛ ولی چون علی علیه السلام از نیت قلبی ابو سفیان آگاه بود و می‌دانست که مقصود ابو سفیان فساد بوده و حمایت از دین نیست، این پیشنهاد را رد می‌کند.

و اراده، دگرگون نمی‌سازد، ولی آداب و رسوم و قوانینی را به وجود می‌آورد که می‌توانند شئون حیات مردم را رنگ‌آمیزی و توجیه نمایند. با نظر به این قاعده است که می‌گوئیم: امیر مؤمنان علیه السلام مردم بصره را محکوم مطلق ننموده‌اند؛ بلکه نمود طبیعی ارتباط آنان را با چنان محیط طبیعی‌ای بیان فرموده‌اند (همان: ص ۱۶۹).

در تفسیر خطبه چهارم از نهج البلاغه که امیر مؤمنان علیه السلام مردم را موعظه و هدایت می‌کند، علامه بنا بر نظر ابن ابی الحدید، زمان ایراد این خطبه را پس از پایان جنگ جمل دانسته و بر اساس آن، مخاطب این سخنان را طلحه و زبیر - که از گردانندگان اصلی جنگ جمل بودند - معرفی می‌کند:

بنا به تحقیق شارحان نهج البلاغه، از آن جمله ابن ابی الحدید، امیر مؤمنان علیه السلام، این خطبه را پس از جنگ جمل بیان فرموده است و مخاطب در جملات فوق، طلحه و زبیر و پیروان آنان هستند (همان: ص ۱۵).

سه: توجه به اغراض متکلم

یکی از مسائلی که در علم معانی مطرح است، توجه به اغراض متکلم است؛ چرا که در برخی موارد، هدف گوینده از کلامش، نه آگاه ساختن مخاطب از مطلبی است که او اطلاع ندارد و نه قصدش آن است که به مخاطب بگوید: مطلبی که تو از آن آگاه هستی، من نیز به آن آگاهم؛ بلکه مقاصد دیگری را در نظر دارد که در اصطلاح، آنها را «اغراض غیر اصلی» می‌نامند (علوم بلاغت و اعجاز قرآن: ص ۵۲) که نمونه‌هایی از آنها را از تفسیر علامه جعفری ذکر می‌کنیم:

تحریک و تشویق:

ألا و إنَّ اليومَ المِضمار و غداً السَّباقُ و السَّبَقَةُ الجَنَّةُ و الغایَةُ النَّارُ (نهج البلاغه: خطبه ۲۸).
امروز زمان تکاپو و فردا روز سبقت است؛ سبقت بر بهشت و [پایان عقب‌ماندگی] دوزخ است.

امیر مؤمنان علیه السلام با این عبارات، سعی در ترغیب و تحریک مردم برای تکاپوی هر چه بیشتر برای امر آخرت دارد:

معنای مسابقه، آن مفهوم معمولی و رایج در میان مردم نیست که با تحریک حس رقابت صورت می‌گیرد؛ بلکه منظور، این است که هشیاران زنده و هدفدار، با مشاهده عظمت و کمال رهروان منزلگه حقیقت، به هیجان و تکاپو وادار می‌شوند و خود را اعضایی از آن کاروان تلقی می‌کنند که حتی اگر سبقت بر آنان بگیرند، بر می‌گردند و گرفتن از دست آنان را وظیفه و عامل سرعت در حرکت می‌دانند (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۶ ص ۱۵۷-۱۵۸).

تحدیر:

ألا و إنَّ الشیطانَ قد جَمَعَ حَزْبَهُ و اسْتَجَلَبَ خَیْلَهُ و رَجَلَهُ (نهج البلاغه: خطبه ۱۰).

آگاه شوید که شیطان، سواران و پیادگان خود را جلب و بسیج نموده است. علی علیه السلام با این عبارات، مردم را به شیطان و دام‌های او و نیز همدستان او - که «حزب شیطان» نامیده می‌شوند -، متوجه می‌سازد و علامه در تفسیر آن به این تحذیر اشاره می‌کند:

مسلم است که حزبی به نام شیطان با علامت مخصوص یا با لباس مشخص، در هیچ نقطه‌ای از تاریخ بشری نمودار نگشته است. منظور، گردهمایی و تشکیل افراد و گروه‌هایی از انسان نماهست که هوا و هوس‌ها و خود کامگی‌ها و زیر شکم و مقام‌پرستی و تورم «خود طبیعی» آنان را با یکدیگر متشکل ساخته، هم‌داستان و هم‌رزم و هم‌پیاله نموده است. این گونه تشکل - که امیر مؤمنان علیه السلام آن را «حزب شیطان» می‌نامد - از نظر ماهیت و نتیجه، پست‌تر و وقیح‌تر از تشکل حیوانات درنده است؛ زیرا درندگان، هر اندازه و به هر کیفیتی هم که متشکل گردند، نمی‌توانند به فعالیت‌های وسیع‌تر و عمیق‌تر از محدوده غرایز معین خود بپردازند، در صورتی که حزب شیطان - که از افراد انسانی تشکیل می‌یابد -، دارای نیروها و استعدادهایی هستند که به وسیله آنها می‌توانند ارزش‌ها را نابود کنند، تحولات قهقرایی ایجاد نمایند؛ اگر موقعیت ایجاب کند، راه‌هایی را که به بوچی حیات منتهی می‌گردد، پیش پای مردم بگسترانند... (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۳ ص ۱۴۷).

تذکر دادن:

قَدْ تَصَافَيْتُمْ عَلَى رَفْضِ الْأَجْلِ وَ حُبِّ الْعَاجِلِ وَ صَارَ دِينَ أَحَدِكُمْ لَعَقَةً عَلَى لِسَانِهِ... (نهج البلاغه: خطبة ۱۱۳).

ای نابخردان! دست اتحاد به هم داده‌اید که آخرت را رها و به دنیای زودگذر محبت بورزید! و دین هر یک از شما برای لیسیدن، آن هم یک بار، با زبان پذیرفته شده است!

امیر مؤمنان علیه السلام با این سخنان می‌خواهد به مردم بگوید که این همه به دنیا و امور دنیوی، روی نیاورید و بیشتر به فکر حفظ دین خود باشید که علامه جعفری، مفهوم آن را با دو احتمال، مورد بررسی قرار می‌دهد:

احتمال یکم: این که مردم معمولی، عموماً بدون تعهد خاص، به پیروی از تمایلات طبیعی حیوانی خود، به دنیا محبت می‌ورزند و به آخرت بی‌اعتنایی می‌نمایند.

احتمال دوم: این که اشتغالات عاشقانه مردم به دنیا، آگاه یا ناآگاهانه به طوری است که همدیگر را وادار می‌کنند که آخرت را به فراموشی بپارند. مثلاً به قدری امور دنیوی را مورد علاقه و حب نشان می‌دهند و به طوری این امور را به یکدیگر، مطلق تلقین می‌نمایند که دنیا را در حد معبود، مورد گرایش و پرستش قرار می‌دهند و آخرت را - که بالاخره گذرشان به آن خواهد افتاد و سعادت و یا شقاوت ابدی آنان در آن جا به جریان خواهد افتاد - ناچیز می‌انگارند. این نابه‌کاری نابخردانه است که موجب می‌شود دین، به مقدار یک چسیدنی بر دهانشان جاری شود و هیچ بهره‌ای از آن برداشت ننمایند (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۲۱ ص ۲۸).

توبیخ:

و لیس امری و امرکم واجداً، اِنِّی اُریدکم لِلّهِ و اَنْتُمْ تریدونِی لِاَنْفُسِکُمْ" (نهج البلاغه: خطبه ۱۳۶).

کار و تلاش و هدف من در حیات، غیر از کار و خواسته‌های شما است؛ زیرا من شما را برای خدا می‌خواهم، و شما مرا برای خودتان.

از نظر علامه، علی علیه السلام در واقع با این سخنان، مردم را متوجه نوع رفتارشان می‌کند و آنها را سرزنش می‌نماید:

اما معنای این که من شما را برای خدا می‌خواهم، چنین است که همه تفکرات و هدف‌گیری‌ها و تکاپوی دائمی و گذشت‌هایی که انجام می‌دهم و همه گفتارهای من درباره شما مردم جامعه، از روی احساس تکلیف برین است، همان گونه که شخصیت رشدیافته یک انسان، همه فعالیت‌های مدیریتی خود را برای معتدل ساختن، و اصلاح همه اجزا و قوا و سطوح موجودیت طبیعی خود را برای شرکت در ایجاد و استمرار «حیات معقول»، متمرکز می‌سازد. البته ما بین قوا و اجزا و سطوح موجودیت طبیعی یک انسان در ارتباط با شخصیت سالم و رشدیافته از یک طرف و یک زمامدار دارای کمال شخصیت از طرف دیگر، تفاوت مهمی وجود دارد و آن، این است که اجزا و قوا و سطوح موجودیت طبیعی یک انسان دارای هویت مستقل و هدف علی‌حده در برابر شخصیت و اهداف عالی آن در «حیات معقول» نیست، در صورتی که هر یک از افراد و گروه‌های یک جامعه، دارای هویت مستقل و علی‌حده و هدف‌گیری مربوط به وجود خویشتن دارد.

نهایت امر، آن شخصیت رشدیافته‌ای که مدیریت آنان را بر عهده گرفته است، آنان را مانند اجزا و قوای خویشتن تلقی می‌نماید. این است خواسته یک زمامدار الهی از مردم قلمرو حکومتش. اما مردم با اکثریت قریب به اتفاق، چیز دیگری از زمامدار می‌خواهند. آنان با کمال صراحت می‌خواهند زمامدار، همه قدرت‌های طبیعی و قراردادی و همه امتیازاتی را که داراست، در راه آماده ساختن عوامل و وسایل هوا و هوس و شهوات و تمنیات و خواسته‌های حیات طبیعی آنها [و نه فقط در ضرورت‌ها] مستهلک بسازد... (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۲۳ ص ۲۷۱)

مدح:

... و یَکْثَرُ مَقْتَهُمْ اَنْفُسَهُمْ و اِنْ اِغْتَبَطُوا بِمَا رَزَقُوا (نهج البلاغه: خطبه ۱۱۳).
دشمنی آنها (پارسایان) با نفس‌های اماره‌شان فراوان است، اگر چه به آنچه به آنان روزی شده است، مورد غبطه باشند.

علامه در تفسیر این عبارات چنین می‌نویسد:

با توجه به علت اساسی خصومت و بدبینی در باره خود طبیعی (مدیر غرایز طبیعی که «نفس اماره» نامیده می‌شود) می‌توان گفت: هر اندازه که انسان در این دنیا از امتیازات بیشتری برخوردار شود و هر اندازه که بیشتر مورد غبطه بوده باشد، می‌باید بر بدبینی و

خصوصیت با خود طبیعی‌اش بیفزاید؛ زیرا با افزایش امتیازات و غبطه‌های مردم است که خود طبیعی، قدرت انگیزه‌های طغیان‌گری بیشتری را در خود احساس می‌نماید و این مطلب که مولای متقیان می‌فرماید، در حقیقت، مهم‌ترین عامل تعدیل خود طبیعی و قرار دادن آن در مسیر «من اعلا» را بیان می‌دارد (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۲۱ ص ۱۵).

چهار: توجه به ساختار جمله

اخباری یا انشایی بودن کلام

در علم معانی، توجه به نوع جمله از لحاظ اخباری یا انشایی بودن برای درک مفهوم اصلی آن، ضروری است. به عنوان نمونه، در تفسیر عبارت زیر که برخی از شارحان، آن را انشایی گرفته‌اند، علامه، آن را خبری می‌داند:

اغلب شارحان نهج البلاغه دو جمله: «وَقَرَّ سَمْعُ لَمْ يَفْقَهِ الْوَاعِيَةَ» و «رُبِطَ جَنَانُ لَمْ يَفَارِقْهُ الْخَفْقَانُ» (نهج البلاغه: خطبه ۴) را انشایی گرفته‌اند؛ یعنی جمله اول (ناشنوا باد گوش‌ی که نصایح رسا و سازنده را در نیابد) را نفرین و جمله دوم (پیوسته با خدایش باد دلی که از لرزش و هیجان محبت الهی و احساس عظمت خداوندی جدا نمی‌گردد) را دعا می‌دانند. به نظر می‌رسد که هر دو جمله می‌تواند خبری بوده باشد؛ زیرا دو واقعیت را بیان می‌کند: «گوشی که نصایح رسا و سازنده را در نیابد، کر و ناشنواست» و «دلی که از لرزش و هیجان الهی و احساس عظمت خداوندی جدا نمی‌گردد، قطعاً پیوندی با خدا دارد» (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۳ ص ۱۴).

استفهام انکاری

پرسش، وسیله‌ای است که به کمک آن، سوالات و ابهامات موجود در ذهن را می‌توان برطرف کرد؛ اما اگر سؤالی مطرح شد که هدف از آن، بر طرف کردن ابهامات ذهنی نباشد، باید دید به چه منظوری صورت گرفته است. استفهام انکاری، یکی از این موارد است که برای هدفی غیر از دانستن انجام می‌گیرد که در نهج البلاغه نیز به کار رفته است، از جمله در مورد زیر که علامه، علت این نوع استفهام را روشن می‌نماید:

فَمَا خَيْرُ دَارٍ تَنْقُضُ نَقْضَ الْبِنَاءِ، وَ عُمْرٍ يَفْنَى فِيهَا فَنَاءَ الزَّادِ، وَمُدَّةٍ تَنْقَطِعُ انْقِطَاعَ السَّيْرِ. اجْعَلُوا مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلِبِكُمْ وَ اسْأَلُوهُ مِنْ أَدَاءِ حَقِّهِ مَا سَأَلَكُمْ (نهج البلاغه: خطبه ۱۱۳).

پس چیست نفع آن خانه‌ای که از بنیادش شکسته می‌شود؟ و چه مدتی است در عمری که در این دنیا مانند فنای زاد و توشه‌اش رو به زوال است؟ و چه سودی است در امتداد آن مدت که مانند قطع شدن حرکت به پایان می‌رسد؟ ای مردم! آنچه را که خداوند برای

شما مقرر فرموده است، مطلب و مطلوب خود تلقی کنید و از ادای حق خداوندی، آنچه را که از شما خواسته است، مسئلت نماید.

مفسر در این جا، به سه سوال انکاری که در ابتدای عبارت بالا آمده، توجه می‌کند و در مورد علت بیان آنها می‌نویسد:

منظور امیر المؤمنین علیه السلام از سؤال انکاری در هر سه موضوع: خانه در حال فرو ریختن، عمری در حال فنا، و زمانی در معرض انقطاع، نه این است که این موضوعات سودی ندارد و بیهوده و زایداند؛ زیرا زندگی در این دنیا با عمری محدود و زمانی در معرض انقطاع، مطابق مشیت خداوندی است و همین موضوعات است که وسیله به ثمر رسیدن شخصیت انسان‌ها در گذرگاه رو به ابدیت است. آنچه که مورد سؤال انکاری امیر المؤمنین علیه السلام است، خیر و نفعی است که از ذات این دنیا و عمر در حال فنا و زمان در معرض انقطاع به عنوان هدف نهایی تلقی شود و به عبارت دیگر، این دنیا با همه امور چشمگیرش، آن خیر و سود را ندارد که بتواند شخصیت آدمی را به هدف اعلاش برساند، در حالی که فقط با خیرات و کمالات الهی به ثمر خواهد رسید و عظمت به ثمر رسیده آن، فراسوی عمر و زمان محدود است. حال که این دنیا چنین است و حال که عمر، رو به فنا، و زمان در معرض انقطاع است، چیزی جز آنچه را که خداوند متعال آن را از ما خواسته است، مطلوب خود قرار ندهیم و از خدا جز ادای حق او چیزی را مسئلت ننماییم (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۲۱ ص ۱۰ - ۱۱).

تقدیم و تأخیر

توجه به تقدیم و تأخیر مسند یا مسندالیه در فهم منظور متکلم، کمک شایانی می‌کند:

وَ اِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ عَلَى نَفْسِي وَا لَيْسَ عَلَيَّ (نهج البلاغه: خطبه ۱۰)

همانا با من بصیرتی است که نه حق را پوشیده داشته‌ام و نه حق بر من پوشیده ماند.

علامه در علت تقدیم عبارت اول بر دوم می‌نویسد: «مطالعات فریبی» شاید نکته بسیار مهمی که در مقدم داشتن «من امری را بر خود مشتبه نساختم‌ام» بر جمله «و کسی نتوانسته است واقعیتی را بر من مشتبه سازد» وجود دارد، این باشد که اگر کسی خود را نفریبد، فریب دیگران را هم نمی‌خورد؛ یعنی علت اساسی این که آدمی بازبچه دیگران قرار نگیرد، این است که خود را به بازی نگیرد... (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۳ ص ۱۹۴)

پنج: تقیید

نسبت مسند به مسندالیه، گاه ساده و بی هیچ قیدی صورت می‌گیرد و گاه مقید به قیدهایی است که هر یک نقشی را در انتقال ما فی الضمیر ایفا می‌کنند (علوم بلاغت و اعجاز قرآن: ص ۹۲) که در اصطلاح، به آن «تقیید» گفته می‌شود و متداول‌ترین این قیود، عبارت‌اند از: توابع، ضمیر فصل،

نواسخ، ادوات شرط، ادوات نفی، مفعول‌های پنج گانه، حال و تمییز، (جواهر البلاغه: ص ۱۳۹) که دو نمونه از آنها از تفسیر علامه جعفری بیان می‌شود:

جمله شرطیه

وَاللَّهِ لَإِنْ أَبَيْتُهَا مَا وَجَبَتْ عَلَيَّ فَرِيضَتُهَا وَلَا حَمَلَنِي اللَّهُ ذَنْبَهَا وَوَاللَّهِ إِنْ جِئْتُهَا إِنِّي لَلْمُحِقِّ الَّذِي يَتَّبِعُ وَإِنَّ الْكِتَابَ لَمَعَى مَا فَارَقْتَهُ مُذْ صَحَبْتَهُ (نهج البلاغه: خطبه ۱۲۲).

به خدا سوگند اگر از حکمیت سر باز می‌زد، مسئول پیامدهای آن نبودم و خدا گناه آن را در پرونده من نمی‌افزود. به خدا سوگند اگر هم آن را می‌پذیرفتم، به این کار سزاوار پیروی بودم؛ زیرا قرآن با من است. از آن هنگام که یار قرآن گشتم، از آن جدا نشدم.

علامه در تبیین علت به کارگیری جمله شرطیه می‌نویسد:

امیر المؤمنین علیه السلام به جهت معرفت والایی که به واقعیات داشت و به جهت وارستگی از هوس و خودخواهی‌ها، هر یک از دو طرف (پذیرش و عدم پذیرش حکمیت) را می‌توانست انتخاب فرماید. در این مورد، سؤالی مطرح است که عده‌ای از شارحان نهج البلاغه به آن متوجه شده‌اند از آن جمله محقق مرحوم هاشمی خویی است. سؤال این است که در بروز غوغای حکمیت، امیر المؤمنین علیه السلام با کمال تأکید و اصرار، از پذیرش حکمیت امتناع می‌فرمودند و سپس با اصرار ناآگاهان ساده لوح و با تحریکات پشت پرده‌ای سر سفره‌نشینان معاویه، حکمیت را پذیرفتند و در هر دو حال، امیر المؤمنین علیه السلام با علم و آگاهی و عمد اقدام فرموده است. بنابراین، سبب چیست که در جملات مورد تفسیر، جمله شرطیه به کار برده‌اند که دلیل عدم علم به واقعیت می‌باشد؟ پاسخ این سؤال، همان گونه که از خود جملات برمی‌آید، بسیار روشن است و آن، این است که امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: کتاب خدا با من است؛ یعنی من به دستورهای قرآن - که دستورهای الهی است - از همه شما آشناترم و همه محتویات قرآن در درون من است و من واجب اطاعه هستم... بنا بر این اگر مصالح واقعی اقتضا می‌کرد که من حکمیت را نپذیرم، بر حق بودم و برای شما لازم بود که از من تبعیت کنید و حکمیت را نپذیرید و اگر مصالح واقعی اقتضا می‌کرد که من حکمیت را بپذیرم، باز برای شما لازم بود که آن را بپذیرید... (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۲۲ ص ۹)

تأکید

فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّي مُسْتَأْتِرًا عَلَيَّ مِنْذُ قَبْضِ اللَّهِ نَبِيَّهُ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا (نهج البلاغه: خطبه ۶).

سوگند به خدا که من همواره از حق خویش محروم ماندم و از هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تا امروز، حق مرا از من بازداشتند و به دیگری اختصاص دادند!

علامه در تبیین علت این تأکید می‌نویسد:

ممکن است دلیل تکرار و تأکید امیر المؤمنین علیه السلام درباره حق خود روشن نباشد، لذا مجبوریم که مسئله را تحت بررسی قرار داده، دلیل آن را یادآور شویم. مسئله، این است که سخنان امیر المؤمنین علیه السلام در موارد فراوان و اعتقاد اولی مهاجرین و انصار که به گفته یعقوبی، کمترین تردیدی در این نداشتند که خلافت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حق واقعی علی بن ابیطالب علیه السلام است و همچنین کیفیت زندگانی آن بزرگ بزرگان، به طور قطع اثبات می کرد که خلافت الهی، مختص او است؛ ولی او از این حق مسلم، برکنار شده است؛ از طرف دیگر، این خاصیت روحی او بر همگان اثبات شده است که او خلافت را برای اشباع حس خودخواهی نخواست؛ بلکه تأکید قاطعانه کرده است که نه تنها خلافت را بلکه اصل حیات را برای احقاق حق و وصول به هدف اعلای انسانی می خواهد... . با ملاحظه این دو مسئله مهم دلیل تکرار و تأکید امیر مؤمنان علیه السلام درباره حق خود، روشن می گردد (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۳ ص ۱۴۵ - ۱۴۶).

شش: ایجاز

یکی از ابواب اساسی در فن بلاغت، ایراد سخنی است که با حجم کم و کوتاه، معنا یا معانی بسیاری را به مخاطب تفهیم کند، مشروط بر این که مناسب حال و مقام بوده و با استعداد مخاطب، هماهنگ باشد؛ زیرا اگر کوتاهی لفظ بیش از حد مطلوب باشد و شنونده را در دریافت مضمون، دچار مشکل سازد، آن ایجاز، مخل خواهد بود و اصطلاحاً آن را «ایجاز مخل» می نامند و نه تنها غیر مطلوب است، بلکه چنین کلامی، معیوب و غیر بلیغ خواهد بود (علوم بلاغت و اعجاز قرآن: ص ۱۱۷) بنا بر این، ایجاز یعنی ادا کردن مقصود با کمتر از عبارت متعارف (الاتقان فی علوم القرآن: ج ۲ ص ۱۷۵). در کلام امیر المؤمنین علیه السلام نیز که گفته می شود بلاغت، از کلام ایشان سرچشمه می گیرد، از این نمونه های بلاغی، فراوان به چشم می خورد که با کوتاه ترین عبارات، بلندترین معانی را منتقل می کند، از جمله در عبارت زیر:

لِيتَأَسَّ صَغِيرُكُمْ بِكَبِيرِكُمْ وَ لِيُرَافَ كَبِيرُكُمْ بِصَغِيرِكُمْ وَ لَا تَكُونُوا كَجُفَاةِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا فِي الدِّينِ يَتَفَقَّهُونَ وَ لَا عَنِ اللَّهِ يَعْقِلُونَ (نهج البلاغه: خطبه ۱۶۶).

باید خردسالان از بزرگسالان پیروی کند و بزرگسالان به خردسالان محبت بورزد، و مانند جفاکاران خشن جاهلیت مباشید که نه تفقهی در دین داشتند و نه تعقلی نسبت به خدا!

مفسر در این عبارت، به ایجاز و اختصار کلام علی علیه السلام و اعتلای معانی آن توجه داشته، می گوید: امیر المؤمنین علیه السلام در آغاز این خطبه مبارک (عبارات بالا)، یکی از اساسی ترین قوانین «حیات معقول» را که تبادل علوم و تجارب و عواطف و احساسات میان انسان ها است، گوشزد می فرماید... . امیر المؤمنین علیه السلام با دو جمله مختصر، مورد تفسیر دو رکن بر پا دارنده «حیات معقول» را مطرح می فرماید. این دو رکن، عبارت اند از:

۱. احساسات و عواطف انسانی که برای حفظ طراوت زندگی، شدیدترین ضرورت را دارد؛
 ۲. عقل و فعالیت‌های آن که تأمین کننده نظم عالی ارتباطات چهارگانه اساسی «حیات معقول»
 (یعنی ارتباط انسان با خویشتن، با خدا، با جهان هستی و با همنوع خود) است (ترجمه و تفسیر نهج
 البلاغه: ج ۲۶ ص ۲۶۲ - ۲۶۳).

۲. علم بیان

علم بیان، شامل قواعدی است که با آن، شیوه بیان معنای واحد به صورت‌های گوناگون که از جهت روشنی و رسایی بیان آن معنا متفاوت باشند، شناخته می‌شود (جواهر البلاغه: ص ۲۵۴).
 اکنون به بررسی نمونه‌هایی از مصادیق علم بیان، در تفسیر علامه جعفری می‌پردازیم.

یک: تشبیه

هرگاه چیزی به چیز دیگر تشبیه شود، بر دو نوع است: اول، تشبیه از جهت امری آشکار بوده و نیازی به تأویل نداشته باشد، مانند تشبیه یک چیز مدور به کره یا حلقه؛ دوم، تشبیه در نتیجه نوعی از تأویل باشد، مانند تشبیه یک امر آشکار به خورشید در وضوح و دلالت^۱ (دلایل الاعجاز فی علم المعانی: ص ۷۶-۷۷) که در واقع، این نوع از تشبیه، همان «استعاره» است.

تَرَبَّتْ أَيْدِيكُمْ! يَا أَشْبَاهَ الْإِبِلِ غَابَ عَنْهَا رِعَاتُهَا! كَلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ تَفَرَّقَتْ مِنْ آخَرَ،
 وَاللَّهِ لَكَأَنِّي بِكُمْ فِيمَا إِخَا لَكُمْ أَنْ لَوْ حَمَسَ الْوَعَى وَ حَمَى الضَّرَابُ قَدْ أَنْفَرَجْتُمْ عَنْ ابْنِ أَبِي
 طَالِبٍ أَنْفِرَاجَ الْمَرْأَةِ عَنْ قُبُلِهَا (نهج البلاغه: خطبة ۹۷).

پست و به خاک آلوده باد دست‌هایتان! ای امثال شترانی که ساریان‌های آنها غائب از آنهاست، از هر طرفی جمع شوند، از طرف دیگر پراکنده می‌شوند. سوگند به خدا، شما را می‌بینم [در گمانی که درباره شما دارم] اگر جنگ شدت بگیرد و زد و خورد و پیکار گرم شود، فرزند ابو طالب را از خود رها می‌کنید، مانند رها کردن زن، نوزاد خود را در موقع زاییدن.

علامه در تفسیر تشبیه‌هایی که در این جا به کار رفته، می‌نویسد:

دو تشبیهی که امیر المؤمنین علیه السلام در جملات مورد تفسیر فرموده‌اند، فوق العاده با عظمت و آموزنده‌اند. تشبیه یکم: آن مردم سست‌عنصر و بی‌رو هوا مانند شترانی هستند که ساریان ندارند. هر عامل دیگری که آنها را از یک طرف جمع‌آوری کند، از طرف دیگر پراکنده می‌شوند. علت این پراکندگی برونی و ناتوانی از اجتماع و تشکل، عبارت است از پراکندگی روانی؛ یعنی هنگامی که روان هر یک از افراد جامعه، مبتلا به بیماری چندشخصیتی یا تجزیه شخصیت شد و از ضبط و جمع‌آوری

۱. اعلم أن الشیئین إذا شبه أحدهما بالآخر كان ذلك على ضربين أحدهما أن يكون من جهة أمرين لا يحتاج فيه إلى تأول. والآخر: أن يكون الشبه محصلاً بضرب من التأول.

استعدادهای و فعالیت‌های درونی خود ناتوان گشت، تردیدی نیست که از تجمع و تشکل برونی با دیگر افراد جامعه - که احساس ارتباط با آنها برای اکثریت افراد معمولی، دشوار، بلکه امکان‌ناپذیر است - ناتوان‌تر خواهد بود.

تشبیه دوم: - که واقعاً از لحاظ ظرافت، بسیار شگفت‌انگیز است - این است که امیر المؤمنین علیه السلام احساس راحتی و نجات آن مردم را در هنگام جنگ به وسیله پراکنده شدن از پیرامون آن حضرت، به احساس راحتی و نجات زنی که بچه بزاید، تشبیه فرموده است. این احساس، خیلی راحت‌بخش و بسیار لذیذ است؛ زیرا زن در موقع زایمان، بچه را عامل قرار گرفتن خود در مرز زندگی و مرگ می‌بیند و همین که آن بچه را زاید، مانند این است که عامل مرگ و درد و اضطراب را از خود دور کرده است (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۱۷ ص ۲۰۶ - ۲۰۷).

علامه، این دو تشبیه زیبا را از کلام امیر المؤمنین علیه السلام استخراج نموده و به توضیح آنها پرداخته و ضمن مشخص کردن ارکان تشبیه، وجه شبه آن را به زیبایی بیان کرده است.

مورد دیگر، تشبیهی است که امیر المؤمنین علیه السلام در مورد طلحه به کار برده و به منظور مشخص نمودن ذات اصلی‌اش، او را به گاو تشبیه کرده است. هر چه در تشبیه، صفاتی که در مشبه به ذکر شده، واضح‌تر باشد، تشبیه رساتر است؛ چرا که هدف از تشبیه، آشکارتر کردن صفت یا صفاتی است که در مشبه وجود دارد و به وسیله وضوح این صفات در مشبه به، انتقال مقصود گوینده، بهتر انجام می‌پذیرد.

لا تَلْقَيْنَ طَلْحَةَ فَأَنْتَ إِِنْ تَلَقْتَهُ تَجِدُهُ كَالثَّوْرِ عَاقِصًا قَرْنَهُ يَرْكَبُ الصَّعْبَ وَ يَقُولُ هُوَ الدَّلُولُ
(نهج البلاغه: خطبة ۳۱).

با طلحه دیدار مکن؛ زیرا اگر او را ببینی، او را مانند گاوی خواهی یافت که شاخش را بر روی گوشش کج کرده است! و سوار کارهای بسیار دشوار می‌شود و آن را آسان و ناچیز خیال می‌کند.

علامه در مورد این تشبیه و علت آن چنین توضیح می‌دهد:

مردم در مقام اهانت و دشنام به یکدیگر، از این گونه کلمات، بسیار بهره‌برداری می‌کنند: خر، گاو، سگ... البته با به کار بردن نام هر یک از این حیوانات، صفت پست آن را به کسی که مورد دشنام قرار داده‌اند، نسبت می‌دهند. خر به عنوان نفهمی محض، گاو به عنوان نفهمی مخلوط با کبر و نخوت و... مقایسه انسان‌های پست با حیوانات برای محسوس ساختن ناچیزترین نمونه‌ای از اوصاف رذل و وقاحت‌های آنان است، و الا این دو موجود، به هیچ وجه قابل مقایسه حقیقی نیستند. چگونه می‌توان شیر درنده را که پس از سیر شدن، به راه خود می‌رود، با جنایتکاران حرفه‌ای مقایسه نمود که اگر تمام مردم روی زمین را بکشند، خم به ابروی خود نمی‌آورند و لذت می‌برند و سپس با تمام بی‌حیایی، نام خود را قهرمان می‌نامند! تشبیه طلحه به گاو، به جهت کبر و نخوتی است که در او بوده است. جمله بعدی امیر المؤمنین علیه السلام عتبی است برای اتصاف طلحه به آن صفت

که می‌فرماید: «يَرْكَبُ الصَّعْبَ وَ يَقُولُ هُوَ الذَّلُولُ»؛ او سوارِ کارِ بسیار دشوار می‌شود و می‌گوید این گاو، ناچیز و رام است (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۸ ص ۱۳۳-۱۳۵).

امیر المؤمنین علیه السلام در تشبیهی زیبای دیگری در باره ریاست مروان می‌فرماید:

أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةً كَلَعَقَةُ الْكَلْبِ أَنْفَهُ (نهج البلاغه: خطبه ۷۳).

بدانید برای او ریاستی در پیش است به مقدار زمانی که سگ، بینی خود را بلیسد.

بلاغت این کلام، چنان تحسین علامه جعفری را برانگیخته که در مورد آن می‌گوید:

تشبیهی که پیشتر شماره یک بلاغت درباره ریاست مروان آورده است، فوق العاده جالب است؛ زیرا آن حضرت، کوتاهی مدت ریاست آن طرید ابن طرید و لعین ابن لعین و منافق ابن منافق را به کوتاهی مدتی که سگ برای لیسیدن بینی‌اش صرف می‌کند، تشبیه فرموده است، نه به بال گسترده طاووس و جمع کردن آن، و نه به باز شدن غنچه و افسردن آن، و نه برق زود گذری که از ابرها به وجود می‌آید و زود ناپدید می‌گردد (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۱۱ ص ۱۷۵).

علامه در تفسیر عبارتی که در ادامه آمده، تشبیه امیر المؤمنین علیه السلام را نسبت به شرایط موجود، کاملاً

مناسب و روشن می‌داند:

و مَجْتَنَى الثَّمَرَةَ لغير وقتِ إيناعها كالزَّارِعِ بغير أرضه (نهج البلاغه: خطبه ۵).

و آن کس که میوه را کال و نارس بچیند، مانند کشاورزی است که در زمین دیگری بکارد.

... اما تطبیق جمله فوق به موقعیت امیر مؤمنان علیه السلام کاملاً روشن است زیرا خوش بینی مردم به یکدیگر از یک طرف و شایع ساختن رضایت امیر مؤمنان علیه السلام به جریانات پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله که تا اواخر خلافت عثمان ادامه داشت از طرف دیگر، مردم را از آمادگی پذیرش حکومت آن حضرت محروم ساخته بود به همین جهت بوده است که اقدام او به گرفتن حکومت، مانند چیدن میوه نارس و کاشتن در زمین دیگران بوده است زیرا تنها خطاهای آشکار دوران عثمان بود که نیاز قطعی مردم را به زمامداری امیر مؤمنان علیه السلام آشکار ساخت (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۳ ص ۱۲۴).

دو: کنایه

کنایه در اصطلاح، به لفظی گفته می‌شود که در غیر معنای وضعی استفاده شده باشد و چون قرینه‌ای در کلام برای ممانعت از اراده معنای اصلی آن وجود ندارد، لذا اراده آن مفهوم، مانعی ندارد (جواهر البلاغه: ص ۳۰۳) و چنان که معروف است، کنایه، بلیغ‌تر از افصاح و روشنی، و تعریض، واقعی‌تر از تصریح است (اسرار البلاغه فی علم البیان: ص ۵۵).

در خطبه ۱۶۵ که امام علیه السلام به توصیف طاووس پرداخته است، در بخشی از بیانات ایشان آمده

است:

فَإِذَا رَمَى بَصْرَهُ إِلَى قَوَائِمِهِ زَقَا مُعَوَّلًا بِصَوْتٍ يَكَادُ يَبِينُ عَنِ اسْتِغَاثَتِهِ وَ يَشْهَدُ بِصَادِقِ تَوَجُّعِهِ لِأَنَّ قَوَائِمَهُ حُمُشٌ كَقَوَائِمِ الدِّيَكَةِ الْخِلَاسِيَّةِ.

و در آن هنگام که به پاهایش می‌نگرد، صدایی ناله مانند برمی‌آورد چونان جاننداری که پناهجویی خود را آشکار می‌کند، فریاد او به صدق احساس دردش گواهی می‌دهد؛ زیرا پاهایی سیاه‌رنگ و زشت و نازک دارد، مانند پاهای خروس خلاسی.

علامه این کلام امام علیه السلام را کنایه از بیان قانون حفظ تعادل می‌داند:

امیر المؤمنین علیه السلام در این جملات، صریحاً نمی‌فرماید که علت ناله طاووس در هنگام نگرستن به پاهایش، معلول شدت احساس زیبایی بال و پر و دیگر اعضای او است؛ ولی این احتمال که ممکن است چنین باشد، منتفی نیست. باید دقیقاً بیندیشیم در این که:

گیرم که خارم خاربد، خار از پی گل می‌زهد صراف زر هم می‌نهد جو بر کف متقال‌ها. آیا قانونی بسیار با اهمیت، به نام قانون «حفظ تعادل» در پشت پرده وجود دارد که نمی‌گذارد حیات از تعادل خود منحرف گردد و از ادامه مقرر خود در حکمت ربوبی، مختل شود؟... (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۲۶ ص ۲۵۰-۲۵۱).

علی علیه السلام درباره ماجرای حکمیت می‌فرماید:

حَتَّى ارْتَابَ النَّاصِحُ بِنُصْحِهِ وَ ضَنَّ الزَّائِدُ بِقُدْحِهِ (نهج البلاغه: خطبه ۳۵).

تا جایی که انسان خیرخواه در باره خیرخواهی خود به تردید افتاد و آتش‌زنه از بیرون آوردن شراره، امتناع ورزید.

علامه در مفهوم این عبارت کنایی می‌نویسد:

جمله مورد تفسیر، بیان قانون مقاومت و نتیجه آن است که عبارت از ناتوانی و یأس معلّم و مربی از تأثیر کار خود است و در بعضی از شرایط مقاومت شدت پیدا نموده و مقاومت کنندگان به یک عده اصول و قواعدی تکیه می‌کنند که معلّمان و مربیان را در منطلق کار خود به تردید می‌اندازند، نه این که خود امیر مؤمنان علیه السلام در عقیده و اقدامات خود به تردید افتاده بود؛ زیرا در هر مورد از سخنان امیر مؤمنان علیه السلام که درباره حکمیت در نهج البلاغه آمده است، قاطعیت و واقع بینی امیر المؤمنین علیه السلام در این مسئله، کاملاً روشن است (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۹ ص ۶۵-۶۶).

سه: استفاده از بهترین اسلوب بیان

در تأثیرگذاری هر چه بیشتر کلام، توجه به نوع بیان و اسلوب آن، نقش به‌سزایی دارد. به نحوه بیان امیر مؤمنان در این عبارت بنگرید:

أَيُّ بَنِي وَ إِيَّيْ وَ إِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرٌ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَ فَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَ سِرَّتْ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ، بَلْ كَأَنِّي بِمَا انْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ... (نهج البلاغه: نامه ۳۱).

پسرم! درست است که من به اندازه پیشینیان عمر نکرده‌ام؛ اما در کردار آنها نظر افکندم و در اخبارشان اندیشیدم و در آثارشان سیر کردم تا آن جا که گویی یکی از آنان شده‌ام؛ بلکه با مطالعه تاریخ آنان، گویا از اول تا پایان عمرشان با آنان بوده‌ام...

علامه در تفسیر این عبارت، معتقد است که این طرز بیان امام علیه السلام بهترین نوع بیان برای انتقال منظور خویش است:

ملاحظه می‌کنید که علی علیه السلام نمی‌فرماید قوانین پیش‌ساخته درباره انسان‌ها چنین اقتضا می‌کند که من برای تو می‌خواهم بگویم؛ بلکه می‌فرماید: فرزندم! من در کردار و رفتار آنان اندیشیدم. در این استقرا و پیگردی چنان دقیق کار کردم که گویی من یکی از همان مردم بوده‌ام و با آنان زندگی کرده‌ام. لذا اصول و قوانین ناب را که از حوادث و رفتارهای زندگی و نتایج کارهای آنان به دست آورده‌ام، برای تو انتخاب نموده و بیان می‌کنم (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۲۶ ص ۲۵۰).

در خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه، امیر المؤمنین علیه السلام در نیایش با خداوند می‌فرماید:

لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لَوْحِشَةٍ وَلَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ وَلَا يَسْبِقُكَ مَنْ طَلَبْتَ وَلَا يَفْلُتُكَ مَنْ أَخَذْتَ...

مخلوقات را برای دفع وحشت نیافریدی و آنها را برای سود بردن به کار نینداختی. هر کس را که طلب کنی برای گریز از تو توانایی سبقت ندارد، و هر کس را که گرفتی، قدرت فرار از تو را دارا نیست...

علامه در مورد این عبارات می‌نویسد:

امیر المؤمنین علیه السلام در جملات فوق، با بلیغ‌ترین بیان، بی‌نیازی مطلق خداوندی و ناتوانی بندگان را گوشزد می‌فرماید (همان: ج ۱۹ ص ۲۲۰).

یکی از مواردی که بر فصاحت، بلاغت و شیوایی کلام می‌افزاید، این است که گوینده، از کلمات یا عباراتی استفاده کند که بتواند از آن برای انتقال معنای مورد نظر، نهایت استفاده را نماید و به عبارت دیگر، مناسب‌ترین کلمات برای انتقال مفاهیم مورد نظر به کار برده شود. در نهج البلاغه - که نمونه کامل سخنان فصیح و بلیغ است -، از این موارد کم نیست، از آن جمله:

فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صَدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ (نهج البلاغه: خطبه ۷).

این موجود پلید (شیطان)، در درون سینه‌های آنان (پیروان خود) تخم گذارد و جوجه در آورد و حرکت کرد و تدریجاً در آغوش آنان نشست.

علامه در مورد استفاده به‌جا از کلمه «درج» بیان می‌دارد:

کلمه «درج» اشاره لطیفی به این حقیقت دارد که این تسلط به تدریج انجام می‌گیرد و چنان نیست که وجدان و عقل و فطرت پاک آدمی، ناگهان از درون وی محو شود و شیطان فوراً جای آنها را بگیرد (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۳ ص ۱۳۴).

امیر مؤمنان علیه السلام در یک دسته‌بندی در مورد انسان‌ها، گروهی از آنها را انسان‌های جاهلی معرفی می‌کند که نام «عالم» به خود گرفته‌اند و صفات این دسته از مردم را بر می‌شمرد تا این که به این عبارت می‌رسد: «... و ذلک میتُ الأحياء» (نهج البلاغه: خطبه ۸۷)؛ و اوست مرده‌ای در میان زندگان. علامه، این حُسن تعبیر امیر مؤمنان علیه السلام را دربارهٔ انسان‌های عالم نما، تحسین کرده و می‌گوید: هیچ تعبیری دربارهٔ آن صیادان، مناسب‌تر از این تعبیر (مردگانی در میان زندگان) پیدا نمی‌شود (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ج ۱۴ ص ۱۲۱).

جمع بندی

علامه جعفری، نهج البلاغه را در عالی‌ترین سطح بلاغت و فصاحت می‌داند و معتقد است اگر بلاغت، اساسی‌ترین رکن نهج البلاغه نباشد، قطعاً یکی از ارکان عظمت این کتاب است؛ زیرا واقعیات و حقایق را در زیباترین اسلوب بیان کرده است. بر این اساس، مسائل بلاغی قابل توجه در تفسیر علامه را می‌توان در دو بخش معانی و بیان، مورد بررسی قرار داد. در بُعد معانی، ایشان در تفسیر خویش ضمن این که توجه به شرایط عصری و مقتضای حال مخاطب را در کلام امیر مؤمنان علیه السلام در نظر گرفته، به اغراض گوناگونی که متکلم بر اساس آن سخن می‌گوید، اشاره می‌کند و چگونگی ساختار جمله - که از نظر بلاغی، تأثیر مستقیم بر مفهوم آن می‌گذارد - و همچنین ایجاز کلام را - که باعث افزایش بلاغت آن می‌شود - در تفسیر، مورد لحاظ قرار می‌دهد. در باب علم بیان نیز آنچه بیشتر از همه، توجه علامه را به خود جلب نموده، تشبیهات زیبا و رسای امیر مؤمنان علیه السلام است که به کرات در کلام ایشان مشاهده می‌شود و علامه با بیان وجه شبهه به بهترین نحو، آنها را تبیین کرده و مقصود علی علیه السلام را بیان می‌کند. مفسر، ضمن توجه به تمامی این امور بلاغی بیان می‌دارد که کلام امیر مؤمنان علیه السلام با بهترین اسلوب بیان ممکن، ایراد شده و در واقع، بلاغت اصلی کلام ایشان در «بیان مضامین و محتوای بسیار عالی در قالب کلمات معمولی» است.

بلاغت نهج البلاغه در ترجمه و تفسیر علامه جعفری

بلاغت نهج البلاغه در ترجمه و تفسیر علامه جعفری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتابنامه

۱. نهج البلاغه، ترجمه: [علّامه] محمّد تقی جعفری، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲. شرح نهج البلاغه، عبد الحمید بن محمّد المدائنی (ابن ابی الحدید)، تحقیق: محمّد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار الجیل، ۱۴۰۷ق.
۳. أسرار البلاغة فی علم البیان، عبد القادر جرجانی، تعلیق: سیّد محمّد رشید رضا، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۲۳ق.
۴. دلائل الاعجاز فی علم المعانی، علی بن محمّد الجرجانی، بیروت: دار المعرفة.
۵. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، [علّامه] محمّد تقی جعفری، تهران: انتشارات جهان آرا، ۱۳۷۵ش.
۶. نگاهی به علی علیه السلام، [علّامه] محمّد تقی جعفری، تهران: انتشارات جهان آرا، ۱۳۷۸ش.
۷. روائع نهج البلاغه، جورج جورداق، بیروت: الغدير للدراسات الاسلاميه، ۱۴۲۳هـ.ق.
۸. روش شناسی تفسیر قرآن، محمود رجیبی، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۹ش.
۹. الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقویل فی وجوه التأویل، محمود بن عمر زمخشری، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۶ق.
۱۰. الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدین عبدالرحمان سیوطی، ترجمه: سیّد مهدی حائری قزوینی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۲ش.
۱۱. نهج البلاغه (فصلنامه پژوهشی - اطلاع رسانی)، پاییز ۱۳۸۰، شماره اول، تهران: انتشارات بنیاد نهج البلاغه.
۱۲. جواهر البلاغه (فی المعانی و البیان و البدیع)، سید احمد هاشمی، تهران: انتشارات الهام، ۱۳۷۹ش.
۱۳. علوم بلاغت و اعجاز قرآن، یدالله نصیریان، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم اسلامی، ۱۳۷۸ش.